

سعدی بیهار، محمد علی حبیب نصر و غزلیات او

♦ دکتر محمد صادق حسین

سرزمین بیهار یکی از ایالت‌های مردم‌خیز هند است که از زمان باستان مرکز فرهنگ و ادب بوده است، و از این سرزمین علما و عرفا و شعرا و ادبای نامدار برخاسته، فرهنگ و تمدن انسانی را غنی کرده، راه نوین در شئون زندگانی انسان واکرده‌اند. گوتم بدا، مهاویرا، شرف‌الدین یحیی منیری، عبدالقادر بیدل و امثال آنان سرکردگانی هستند که فلسفه‌های زندگانی بنی‌آدم را ارایه داده در پیشرفت فرهنگ و تمدن انسانی کارهای برجسته‌ای را انجام داده‌اند. زبان و ادب فارسی از زمان آغاز به این فرهنگ وابستگی داشته است، و وقتی که زبان فارسی در هند قدم گذاشت، نفوذ و اثرات آن فزونی پذیرفت. خانقاه‌های هند در عمومی کردن این زبان در سراسر این کشور پهناور سهم بزرگی دارند، و حقیقتاً در ادبیات فارسی راه‌های نوینی را باز کرده‌اند. در زمینه پیشرفت زبان و ادب فارسی در ایالت بیهار هم سهم صوفیه قابل تذکر است و هم خانقاه‌ها، مدارس و دیگر مراکز علمی و فرهنگی که هریک فعالیت‌های مهمی را انجام داده‌اند.

خانقاه‌های ایالت بیهار مانند دیگر خانقاه‌های هند از شروع به درس و تدریس زبان و ادب فارسی التفاتی داشته‌اند. شهر پتنا (عظیم‌آباد) پایتخت ایالت بیهار، از زمان دیرینه مرکز زبان و ادب فارسی بوده است و خانقاه‌های این شهر چون شاه ارزانی، مجیبیه، منعمیه و غیره خدمات ارزنده ایفا کرده‌اند، و سجاده‌نشینان این خانقاه‌ها به توسط آثار منثور و منظوم خودشان زبان و ادب فارسی را از جهات گوناگون غنی‌تر کرده‌اند و در

این زمینه خانقاه مجیبیه، واقع در پهلواری شریف، پتنا نسبت به دیگر خانقاه‌ها از سهام بزرگ‌تری برخوردار است. سجاده‌نشینان این خانقاه در گسترش شعر فارسی خصوصاً قالب غزل فارسی وظیفه مهمی را انجام داده‌اند. در میان سجاده‌نشینان این خانواده فردالاولیا فرد و پسرش محمدعلی حبیب نصر از خمخانۀ حافظ و سعدی تأثیرات و الهامات فراوانی پذیرفته غزل‌ها در سبک حافظ و سعدی ارایه داده‌اند. تأثیرات حافظ بر غزلیات فرد و سعدی بر نصر آن‌قدر به چشم می‌خورد که معلوم می‌شود که پدر و پسر در حریم حافظ و سعدی گردش می‌کنند. تأثیرات و الهامات این دو شاعر بزرگ در زمینه مضامین و زبان و بیان در دیوان پدر و پسر دیده می‌شود، و اثرات حافظ بر غزلیات فرد و سعدی بر غزلیات نصر آشکارا دیده می‌شود. حقیقتاً در قرن هیجدهم و نوزدهم میلادی این دو بزرگ شاعر عظیم‌آباد این‌گونه حافظ و سعدی را استقبال کرده‌اند، که اگر فرد را حافظ بیهار و نصر را سعدی بیهار گفته‌اند، خطا نخواهد شد. در این مقاله تحقیقی و انتقادی آثار محمدعلی حبیب نصر را مورد مطالعه قرار گرفته و زندگانی و مختصات غزلیات او مورد بررسی قرار داده شده است.

محمدعلی حبیب نام و نصر تخلص اوست. او در ۲۵ رمضان المبارک روز چهارشنبه ۱۲۴۹ هجری قمری در خانقاه مجیبیه پهلواری شریف چشم به جهان گشود. پدرش فردالاولیا ابوالحسن فرد یکی از مشایخ و شعرای مشهور زمان خود بود. نصر از همسر دوم فرد به دنیا آمد و نسب وی به حضرت علی کرم‌الله وجهه می‌رسد. چنانچه محمدعلی حبیب دربارهٔ حسب و نسب خود در کتاب اسوۀ حسنه می‌نویسد:

«باید دانست که نسبت خاکسار ذرۀ بی‌مقدار خادم درویشان به خویشان محمدعلی حبیب قادری مجیبی پهلواروی به چند وجوه به حضرت بابرکت کرسی‌نشین ولایت سلطان هدایت، عالم علوم خفی و جلی جناب ابوالائمہ مرتضی علی کرم‌الله وجهه الشریف و رضی‌الله عنه و اتباعه می‌رسد. چنانچه تفصیل مقام این است: ابن ابی‌الحسن ابن نعمت‌الله ابن مجیب‌الله ابن ظهورالله ابن کبیرالدین ابن رکن‌الدین ابن محمدحسین ابن امیر عطاءالله جعفری الزبیری ابن سعدالله ابن فتح‌الله ابن مجیب‌الله ابن هدایت‌الله ابن محمدامیر ابن امیرسمین ابن محمدامین ابن محمدابراهیم ابن عمردار ابن محمد عبیدالله ابن

محمدحمید ابن محمدحسن ابن اسمعیل ابن امیرمحمد ابن امیرعلی ابن عبدالله ابن جعفر طیار ابن ابی طالب رضی الله عنهم»^۱.

او تحصیلات مقدماتی را از پدر و برادر بزرگ خودش فراگرفت. سپس تحصیلات عالی از عموهای خودش مولانا شاه محمدحسن و مولانا شاهتراب به دست آورد. هنوز از تحصیلات فارغ نشده بود که در سیزده سالگی در سال ۱۲۶۳ ه‍.ق بر دست پدر بزرگوار خود مشرف به بیعت و اجازت و خلافت شد. پس از آن از محنت زیاد و زودتر از معمول علوم گوناگون به دست آورد و در سال ۱۲۷۲ ه‍.ق سند تکمیل و فراغت به دست آورد. او به علم حدیث خیلی رغبت می‌داشت. بنابراین برای تکمیل این خواهش عموی خودش که در مدینه منوره بودند وی را به حضور می‌خواند و نزد وی علم حدیث را به تکمیل رسانید. سپس به درس و تدریس مشغول شد. او از درس و تدریس لذت می‌برد. چنانچه نامه‌ای که حبیب نصر به حکیم محمدوصی به کلکته نوشته بود، شاهد این امر است:

«از قریب یک سال شغل تدریس صرف نحو و منطق و فلسفه و علم کلام و فقه می‌دارم. چند کسان طلبه می‌خوانند و چند سبق روزانه می‌شنوم و آنچه معلوم است تعلیم می‌کنم علم چیزی دیگر، دعا فرمایید که خدا اعطا فرماید»^۲.
نصر در عنوان جوانی در عمر چهل و شش سالگی در سال ۱۲۹۵ ه‍.ق بدرود حیات گفت. نصر شعر و شاعری را به ارث یافته بود. از اوائل زندگانی شعر سرودن آغاز کرد. در شعر اگرچه غزل، قصیده، رباعی، مثنوی، مستزاد و خمسه طبع آزموده است، ولی به نسبت غزل در قوالب دیگر خیلی کم شعر سروده است. قسمت اعظم سروده‌های وی مشتمل بر غزلیات است که تعدادشان به ۴۸۸ می‌رسد. دیوان او به نام «معجزیان» پس از وفاتش در سال ۱۸۸۰ میلادی در مطبع انواری محمد، لکهنو به اهتمام محمد تیغ بهادر به چاپ رسید. دیوان وی پر از غزلیات عاشقانه است و همان عشق است که دیوان او را به وجود آورده است.

۱. اسوه حسنه، تتمه، ص ۱.

۲. اعیان وطن، ص ۲۳۹.

بیت ابروی تو دیدیم و جوابش جستیم / خوض این فکر غلط صاحب دیوانم کرد^۱

نقش حبیب نصر در غزل‌سرایی فارسی

(الف) غزل عاشقانه:

غزل، یکی از مهم‌ترین قوالب ادب فارسی، از زمان آغاز مورد پسند شاعران بوده است و بنا به هیئت و ماهیت خود در هر زمان مطمح نظر شاعران جهان بوده است. قالب غزل دیگرگونی‌ها و برخوردهای زمان‌ها را برداشته درونمایه و اصطلاحات و ترکیبات را وسیع‌تر کرده، همراه زمان راه می‌پیماید، و بیانگر عواطف و احساسات انسانی است. زمانی که نصر زندگی می‌کرد این قالب هم مورد پسند شاعران بوده و هم تا این زمان علی‌رغم پیچیدگی قالب غزل نسبت به دیگر قوالب، محبوب‌ترین و والاترین قالب شعر در جهان شمار کرده می‌شود. غزل محبوب‌ترین قالب شعر برای نصر بود. وقتی که نصر پا به غزل‌سرایی می‌نهاد، آن قرن زمان هرج و مرج برای ادب فارسی در هند بود. در این زمان هرج و مرج حبیب در گوشه خانقاه خود نشسته از زمان مغشوش بی‌پروا غزل‌های عاشقانه و عارفانه در زبان سعدی می‌سرود و اثرات سعدی به نسبت دیگر غزل‌سرایان بر غزل‌سرایی او زیاده‌تر متبلور است.

نصر از غزلیات سعدی نسبت به دیگر شاعران فارسی زیاده‌تر پیروی کرده است. او مانند سعدی دلدادۀ عشق و عاشقی است. عشق برای او همه‌چیز است. این امر هویداست که معامله دل به نزد عشاق عجیب و غریب می‌شود. می‌دانیم که دل محور عشق و عاشقی است، در حالی که محور عقل ذهن انسانی است. وقتی که تصادم بین عقل و عشق می‌افتد، عشق نقش مهمی ایفا می‌کند، چنان‌که دائرة عقل محدود و دایره عشق نامحدود است. خواجه حافظ می‌گوید:

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند^۲

نصر به این امر به خوبی آشنا بود. و قتی که او کیفیت و چگونگی دل را بیان

۱. دیوان معجزیان، ص ۱۳۷.

۲. دیوان حافظ، ص ۱۰۱.

می‌نماید انداز بیان وی جداگانه می‌شود، و مانند سعدی در زبان شیرین و ساده غزلی می‌سراید، که زبان او زبان هرعاشق می‌شود:

آه از فراق یار من و ابتلای دل گاهی کسی مباد چنین مبتلای دل
جز وصل یار هیچ به دل سودمند نیست بسیار کرده‌ایم اگرچه دوی دل
زردی رنگِ عشق دلم را گواه بس خون جگر کنون شده صرف غذای دل
صبر و قرار و ننگ و حیا رفت از برم آزارها همی کشم اینک برای دل
هردم به آه و ناله سرو کار شد مرا دل غمزدای من شد و من غمزدای دل
دل‌ها و شادمانی و جان‌ها و لذتی ای وای بر دل من و بر ماجرای دل
چون قطع شد امید شفا به که بهر خود من مرگ اختیار کنم بر شفای دل

ای نصر جان به حق شدم آخر ز درد دل

شد باعث خرابی ما این بنای دل^۱

غزل قالبی است که زبانش آن را از دیگر قالب‌های شعر جدا می‌سازد. اگر زبان غزل ساده و شیرین و با معنویت باشد به کیفیت سهل ممتنع می‌رسد و آن غزل را شهرت آفاقی میسر می‌شود. چنانچه ما در غزلیات سعدی برمی‌خوریم. در این زمینه شهرت سعدی از دیگر غزل‌سرایان فراوان‌تر است. نصر هم به هویت و هیئت غزل او بیشتر آشنا بود و به همین سبب است که چه از نظر موضوعات و چه از نظر زبان و بیان از زبان سعدی زیاد اثر پذیرفته است. مهم‌ترین مختصات غزلیات نصر سادگی زبان و بیان است. وی غزلیات خودش را در پیرایه سادگی و فصاحت این‌گونه سروده است که زبان سعدی را یادآوری می‌کند. اینجا تذکری لازم است که زبان فارسی، زبان مادری نصر نبود، بلکه این زبان را او در مدرسه و در صحبت استادان یاد گرفته بود. با وجود آن بر زبان فارسی این‌گونه تسلط داشتن اهل زبانان را در حیرت و استعجاب می‌اندازد، که این مرد که در ناحیه دور افتاده پهلواری شریف پتنا مقیم مانده، چطور بر اصطلاحات و محاورات فارسی دسترس کامل به دست آورده بود، و مزید این که هیچ‌وقت ایران را بازدید ننموده بود. در حقیقت این از معجزه‌ای کم نباشد و همین سبب است که دیوان

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۹۲.

او را موسوم به «معجزیان» کردند. معاصران نصر از فصاحت و بلاغت غزلیات او به رشک می‌آمدند و بعضی هم حسد می‌بردند. چنانچه نصر خود می‌گوید:

ای نصر سخندان همه شعرم پیسنندند حاسد بیرد رشک زلف و نثر ما^۱

نصر در غزلیاتش سادگی و فصاحت و بلاغت را مانند سعدی شیرازی به دست داده بود و این شیوه در غزلیاتش این گونه به کار برده شده است که بعضی از غزلیاتش به مرتبه سهل ممتنع می‌رسد و بعضی از غزل‌های وی هم‌پله سعدی به نظر می‌آید. چند نمونه از غزل‌های او در زیر نقل می‌شود که خیلی نزدیک به غزل‌های سعدی است.

یار ما سخت سست می‌آید دیر آید درست می‌آید

جامه هستیم کنون از ضعف بر تنم تنگ و چست می‌آید

بخت ما شد رسا پس از مدت هر که را دل بجست می‌آید

در بهار آن گلم به سیر چمن لاله‌ها چون برست می‌آید

نصر پیش کسی مرو به طمع

آنچه در بخت توست می‌آید^۲

یا

بر من خسته دل عتاب مکن ستم و جور بی حساب مکن

ساعتی روی خویش دیدن ده بهر قتلیم چنین شتاب مکن

می‌شود بی چراغ خانه دل دمبدم روی در نقاب مکن

از دهانت سراغ می‌یابند با کسی در سخن جواب مکن

شد ز وصلت چو بخت من بیدار امشب ای فتنه رو به خواب مکن

هر دم از گریه جدایی خود دل عشاق آب آب مکن

همه ساعت به ذوق جام لب

جگر نصر را کباب مکن^۳

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۶

۲. همان، ص ۱۳۹

۳. همان، ص ۲۷۲

نصر خود از شیرینیت و موسیقیت زبان غزل‌های خود بهتر آگاه بود و مانند غزل‌سرایان مشهوری چون سعدی و حافظ که توصیف غزل‌های خودشان در غزل کرده‌اند، نصر هم ارزش سخن خود را درک کرده و از عهده توصیف آن بخوبی برآمده است. به ویژه با تأسی از حافظ در این بیت:

در آسمان نه عجب گر به گفته حافظ سرود زهره به رقص آورد مسیحا را

نصر چنین سروده است:

چون شعر نصر را زهره سراید عجب نبود به رقص آید مسیحا^۱

برخی از دیگر اشعار نصر در توصیف شعرش در اینجا نقل می‌شود:

بود شعر و سخن بسیار و شاعر بیشتر باشند

ولی چون نصر کم یابد کسی این خوش‌بیانی را^۲

*

همه را نصر به خوش‌گویی ما رشک آید چه عراقی و چه عرفی و چه خاقانی را^۳

*

نغمه ما بشنوی گر سوی گلشن بگذری

همچو بلبل نصر بیدل هم غزل‌خوان تو هست^۴

*

نصر در مجمع یاران غزل خویش بخوان

که بهر جان و دل از شعر تو دیدم طرب است^۵

*

زور شیرینی گفتار تو دانم ای نصر برکند شهر بخارا و سمرقند ز بیخ^۶

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۴۹.

۵. همان، ص ۵۵.

۶. همان، ص ۹۶.

سرجوش ماند بر غزل نصر پیر مخ از فیض می فروش چه فیض کلام بود^۱

*

نصر اکثر شاعران دهر را لن ترانی های من گویا کند^۲

*

نصر ما این غزل نغز که انشا کردیم از لب یار شنیدیم و تمنا این بود^۳

*

ایرانیان لب می گزند از ذوق نظم نصر ما بیتش به رسم ارمغان اینک خراسان می رود^۴

*

دُر مثنوی به نظم سخن نصر مریز در نثار سخنم عقد ثریا باید^۵

*

بهره مند از غزل نصر نگردهد هرکس باشد از گفته او طبع سخندان محظوظ^۶

*

بهر نثار او برم ای نصر در دستان خود

دُرهای نظم یک طرف، عقد ثریا یک طرف^۷

*

اهل جوهر قدر نظم ما کنند نصر بشنو کاین چه درها سفته ایم^۸

*

شیرینی نظم نصر و سعدی در عرفی و انوری ندیدم^۹

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۱۰۷.

۳. همان، ص ۱۳۴.

۴. همان، ص ۱۴۳.

۵. همان، ص ۱۴۵.

۶. همان، ص ۱۷۶.

۷. همان، ص ۱۸۱.

۸. همان، ص ۲۰۵.

۹. همان، ص ۲۲۳.

جهانست و شعر و سخن بی حسابی ولیکن چو نصر تو خوشگو ندیدم^۱

*

نه سعدی ماند نی جامی نه حافظ ماند و نی خسرو

چو من ای نصر در آرایش شعر و سخن گشتم^۲

*

شور شیرینی نظم دلفریب خویش نصر در هرات و سبزوار و فاریاب افکنده ای^۳

*

ای نصر تو شور شعر خوانی در زابل و فاریاب داری^۴

خودستایی نصر به این جا پایان نمی یابد بلکه در میان شاعران هندی آن زمان خود را
بهرتر سنجیده می گوید:

لال کردم طوطیان هند را با سرخوش تا بگفتار آمدم^۵

و خود را طوطی خوشگو شمار کرده می گوید:

من طوطی خوشگوی شیرین سخن هندم سرسبز بگویایی بر بلبل خاقانم^۶

تبع نصر به سعدی تنها به زبان و بیان محدود نیست، بلکه او تاحدی وی را
استقبال کرده است که قسمت اعظم غزلیاتش در ردیف و قافیه و مضامین سعدی
به چشم می خورد. مطلع هایی چند از غزلیات نصر را در زیر ذکر می کنیم که در زمین
ردیف و قافیه سعدی آمده است:

سعدی:

برخیز تا یک سو نهیم این دلق ازرق فام را بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوی نام را^۷

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۴۴.

۳. همان، ص ۲۹۵.

۴. همان، ص ۳۲۰.

۵. همان، ص ۲۱۱.

۶. همان، ص ۲۱۶.

۷. کلیات سعدی، ص ۵۳۱.

نصر:

برخیز و رهن باده کن این دلق ازرق فام را بنیاد تقوی برکن و در میکده کش جام را^۱

سعدی:

پیش ما رسم شکستن نبود عهد وفا را الله الله تو فراموش مکن صحبت ما را^۲

نصر:

ز تعلق تو اکنون اثری نماند ما را مگر آن که باز بر من گذری شود شما را^۳

سعدی:

وه که گر من باز بینم روی یار خویش را تا قیامت شکرگویم کردگار خویش را^۴

نصر:

تازه می سازم به ناخن باز داغ خویش را همچو لاله می کنم پر خون ایاغ خویش را^۵

سعدی:

ماهرویا روی خوب از من متاب بی خطا کشتن چه می بینی صواب^۶

نصر:

ای ز تیغت خانه دلها خراب چند از زلفت به رخ داری نقاب^۷

سعدی:

آن که دل من چو گوی در خم چوگان اوست موقف آزادگان بر سر میدان اوست^۸

نصر:

آفت جان غمزه چشمان اوست غیرت مه روی درخشان اوست^۹

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۱.

۲. کلیات سعدی، ص ۵۲۴.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۲۳.

۴. کلیات سعدی، ص ۵۲۹.

۵. دیوان معجز بیان، ص ۲۱.

۶. کلیات سعدی، ص ۵۳۸.

۷. دیوان معجز بیان، ص ۳۹.

۸. کلیات سعدی، ص ۵۷۷.

۹. دیوان معجز بیان، ص ۴۷.

سعدی:

گفتم مگر به خواب ببینم خیال دوست اینک علی الصباح نظر بر جمال دوست^۱

نصر:

جا درگرفت تا به سر من خیال دوست خاطرنشین ما شده نقش جمال دوست^۲

سعدی:

مشنو ای دوست که غیر از تو مرا یاری هست یا شب و روز به جز فکر توام کاری هست^۳

نصر:

مرا به پیش تو کی روی سربرآری هست که شأن بنده همه عجز و خاکساری هست^۴

سعدی:

کس ندانم که در این شهر گرفتار تو نیست هیچ بازار چنین گرم که بازار تو نیست^۵

نصر:

نیست یک کس که درین شهر گرفتار تو نیست هیچ بازار چنین گرم چو بازار تو نیست^۶

سعدی:

غلام آن سبک‌روحم که با من سرگران دارد جوابش تلخ و پنداری شکر زیر زبان دارد^۷

نصر:

دل من با دل احمد^ص تعلق هرزمان دارد ظهور رشته نور فیوض جاودان دارد^۸

سعدی:

اگر سروری به بالای تو باشد نه چون بشن دل‌آرای تو باشد^۹

۱. کلیات سعدی، ص ۵۷۷.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۶۹.

۳. کلیات سعدی، ص ۵۹۱.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۴۶.

۵. کلیات سعدی، ص ۶۰۲.

۶. دیوان معجز بیان، ص ۵۴.

۷. کلیات سعدی، ص ۶۲۷.

۸. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۸.

۹. کلیات سعدی، ص ۶۴۶.

نصر:

آنکه والشمس روی او باشد آیه لیل موی او باشد^۱

سعدی:

که برگذشت که بوی عبیر می آید که می رود چنین دلپذیر می آید^۲

نصر:

بین کان ترک طنازم پی نخچیر می آید بدین ابرو و مژگان باکمان و تیر می آید^۳

سعدی:

یار بیگانه نگیرد هرکه دارد یار خویش ای که دستی چرب داری پشت دیوار خویش^۴

نصر:

آواره ام ز زلف پریشان یار خویش صحرا گرفته ایم جدا از دیار خویش^۵

سعدی:

من چون تو به دلبری ندیدم گلبرگ چنین طری ندیدم^۶

نصر:

کس را به تو همسری ندیدم در حسن برابری ندیدم^۷

نصر علاوه بر سعدی تتبع شاعران دیگری چون حافظ، امیرخسرو، جامی و دیگران را هم کرده است. دکتر سید طلحه رضوی برق در کتاب خود «سجاده نشینان بیهار» درباره تبعیت نصر در غزل سرایی می نویسد:

«پیدا است که جناب نصر شاعر چیره دست بوده و استادانه و ابتکارانه غزلها سروده و در تبعیت از حافظ و جامی و نظایر آن سخن پرداخته اند»^۸.

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۰۳.

۲. کلیات سعدی، ص ۶۴۶.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۱۲۶.

۴. کلیات سعدی، ص ۷۴۰.

۵. دیوان معجز بیان، ص ۱۶۴.

۶. کلیات سعدی، ص ۷۷۰.

۷. دیوان معجز بیان، ص ۲۲۱.

۸. سجاده نشینان بیهار، ص ۲۴۰.

جای تعجب است که دکتر برق در بیان این تبعیت نام سعدی را یکسر فراموش کرده است، در حالی که در اساس آنچه ما مشاهده کردیم، نصر به نسبت دیگر غزل‌سرایان از سعدی خیلی بیشتر متأثر به نظر می‌آید، و در صفحات آینده هم نمونه‌های بیشتری از این تأثیر را خواهیم دید. نصر پنج تا هفت غزل نیز در زمینه ردیف و قافیه‌های اشعار حافظ سروده است، و همچنین از مضامین و اصطلاحات مورد استفاده حافظ چون زکوة حسن، سیه‌چشمان، ملت عشق، روزی تفقدی کن، کلبه احزان، جعد مشکین، نقد بوسه، پیر صدساله و غیره بهره‌گرفته است. چند نمونه از مطلع‌های غزلیاتی که نصر در زمین شعر حافظ سروده است را در زیر می‌آوریم:

حافظ:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا^۱

نصر:

بر من نظر لطف و کرم کرد خدا را قربان شدم از جان و دل این ناز و ادا را^۲

حافظ:

ای نسیم سحر آرامگه یار کجا است منزل آن مه عاشق کش عیار کجا است^۳

نصر:

ای صبا گو که کنون منزل محبوب کجاست فتنه دور زمان من و آشوب کجاست^۴

حافظ:

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست^۵

حافظ:

از لب لعل تو شیرین سخنی نیست که نیست ذایق از قند حدیث دهنی نیست که نیست^۶

۱. دیوان حافظ، ص ۲.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۲۴.

۳. دیوان حافظ، ص ۵۸.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۶۱.

۵. دیوان حافظ، ص ۶۲.

۶. دیوان معجز بیان، ص ۷۷.

حافظ:

این خرقه که من دارم در رهن شراب وین دفتر بی معنی غرق می ناب اولی^۱

نصر:

از زاهد سر حلقه، مست می ناب اولی وز جبه و دستارش صافی شراب اولی^۲

(ب) غزلیات عارفانه نصر

نصر در فضای خوشگوار ادبی و علمی پرورش یافته، راه سلوک و عرفان را به ارث فراهم آورده بود. فضای رنگینی از تصوف پیش نگاه او بود. جدّ و پدر او در همین فضای عرفانی زندگی کرده بودند. بنابراین وی از مایل بودن به عرفان و تصوف ناگزیر بود. از زمان کودکی مایل به عشق حقیقی بود. در این زمینه شاه فضل حق قادری یکی از وقایع زمان کودکی نصر را این گونه بیان می نماید که: «روزی حضرت حبیب نصر در خلوت حضرت فرد نشسته بود. ناگاه صدای نغمه ای که کنیزکان می سرودند به گوش نصر رسید. پس از شنیدن آن صدای خوش الحان نصر به آه و بکا درآمد. حضرت فرد به تعجب آمد. او به مردمان با شادمانی گفت که من به نسبت نصر نگران بودم که آتیه او چه سان خواهد بود و عشق الهی او چگونه باشد، اکنون ما را هویدا شد که حبیب ما از عشق مالدار است و سرشار از باده محبت عرفانی است»^۳.

در هند شراره عرفان و تصوف از آغاز در شعر شعرای فارسی هند به چشم می خورد و معنویت آن از شعر امیر خسرو ظاهر شده، در بحر بیکران بیدل عظیم آبادی گم می شود. بیدل عظیم آبادی شاعر بزرگ، در شعر خود آن گونه راز و رموز عرفان و تصوف و فلسفه را مضمّن کرده است که امروز غواصان در دریای بیکران او غوطه می زنند و از آن صدف و لولوی بیش بها را به دست می آورند:

گهی غواص دریای معانی ست گهی پیدا بکف لؤلؤست بنگر^۴

۱. دیوان حافظ، ص ۲۸۹.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۳۰۶.

۳. سوانح عمری، ص ۱۰.

۴. دیوان معجز بیان، ص ۱۵۳.

این همین سرزمین عظیم آباد (پتنا) است که حبیب نصر از آن برخاسته در ابلاغ و نشر نکات و رموز تصوف غزل فارسی را وسیله ساخت. او مانند پدر روایت خانقاه مجبیه پهلواری شریف را پاسداری نمود، و در میدان عرفان از پدر خود و هم از عمویش مولانا تراب آشنا درس‌های عرفان و تصوف فراگرفته، مقام جداگانه را احراز کرده است. چنانچه خود او می‌گوید:

ای نصر چو گم به ذات فردم من نیز چو فرد بی‌مثالم^۱

نصر را از عنفوان جوانی ارتباط داشتن به احوال و کوائف عشق الهی تلقین شده بود. لذا عشق و عاشقی را شیوه خود ساخته بی‌تابی و اضطرابیت و سوز و گداز و ایثار و جانبازی عشق را آیین خود ساخت:

از عهد شباب شد همین تلقینم جز ملت عشق ملتی نگزینم
بیتابی و اضطراب و سوزی و گداز جانبازی و شوق و ذوق شد آیینم^۲

بنابراین نصر عرفان و تصوف را از نیاکان خودش به ارث گرفته، وارث خانواده خود می‌شود:

در خاندان فقر به جز عشق ارث نیست هر که نیافت وارث این دودمان نشد^۳

نصر در میدان عرفان و تصوف از میان شاعران فارسی بیشتر از مولانای روم بهره‌مند شده است، و در غزلیات خودش مولانا را بارها ذکر کرده است. در راه عشق از مولانا روم تشویق گرفته، مانند وی خود را سرمست باده عشق می‌سجد:

چو مولانای رومی نصر مست باده عشقیم به گرد عالم از مستی قلندوار می‌گردم^۴

ولی خود را به مقام و مرتبت مولانا نتوانست رساند. او اول در مبادیات تصوف می‌افتد:

ای نصر مولوی نشدم معنوی هنوز در بحث لفظ و طعنه و تکرار مانده‌ایم^۵

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۷.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص

۴. همان، ص ۲۱۱.

۵. همان، ص ۲۴۸.

نصر در تلاش و جستجوی منزل مقصود عرفان است و در بحر آن شناوری کرده به حیث یک شناور چیره‌دست بیرون می‌آید:

ای نصر به قعر بحر معنی من چون تو شناوری ندیدم^۱

سپس او در درس عشق حقیقی زندگانی می‌کند و در میان اصحاب دل زمان خود را ممیز می‌سازد:

عاشقانت همه اصحاب دلانند ولی نصر را از همه بس صاحب عرفان دیدم^۲

وقتی که او به مقام اعلای عرفان می‌رسد خود را عارف زمان خود تصور کرده می‌گوید:

نصر سعدی منم و حافظ شیراز منم شمس تبریز منم، خواجه عطار منم^۳

یا می‌گوید:

کو مرد چو مولانا تا یار شود با ما ای نصر به عهد خود شمس الحق تبریزم^۴

نصر در غزلیات خود مسایل تصوف را درآورده منازل گوناگون راه سلوک چون توحید، ایثار، فقر و غنا، وجد و کیفیت، معرفت حق و امثال آن را در پیرایه خوش بیان می‌نماید. می‌بینیم که شاعران صوفی از سنائی تا بیدل عظیم‌آبادی همه از جام وحدت سرشار به نظر می‌آیند. وحدة‌الوجود بنا به گفته علامه شبلی نعمانی روح و روان شعر عارفانه است. خانواده مجیبیه همواره علم‌بردار وحدة‌الوجود بوده است. در شعر فردالاولیا فرد و نصر شواهد زیادی می‌توان دید. به هرحال نصر در عشق الهی آن‌قدر غرق شده است که به جز عشق چیزی نمی‌گوید:

نمی‌گویم سخن جز سر عشقت حدیث عشق را تکرار دارم^۵

و مزید می‌گوید:

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۲۴.

۲. همان، ص ۲۴۵.

۳. همان، ص ۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۴۹.

۵. همان، ص ۲۳۸.

ما ز حال خود چه گوئیم ای ندیم قطره‌ای بودیم و دریا کرد عشق^۱

او رند خرابات همان خانقاه مجیبیه است که از آنجا درس عرفان و محبت را آموخته است. سپس او تا حیات پیر مغان این خرابات بوده است. دلدادگی و شیفتگی وی به نسبت خانقاه مجیبیه را در شعر زیر می‌توان حس کرد:

ما رند قدح‌نوش خرابات مجیبیم مدهوشم و هشیار خرابات مجیبیم
از مدرسه و خانقه و از حرم و دیر بی‌کارم و درکار خرابات مجیبیم
از محتسب شهر ترسیم و ترسیم سرمستم و سرشار خرابات مجیبیم
تا جان به تن ما بود ای نصر به صد جان ما یار و مددکار خرابات مجیبیم^۲

عشق رسول^ص در ذات نصر از همه‌جهاث پیوسته بود. او عاشق صادق رسول صلی علیه وآله وسلم بود. پس از مطالعه دیوان او هویدا می‌شود که محبوب و معشوق و مطلوب و مقصود او پس از خدا رسول خدا^ص هستند. قسمت بزرگ غزلیات وی مشتمل بر نعت رسول است و هر جا که موقعی به دست می‌آورد ذکر رسول^ص در غزل خودش می‌کند. در حقیقت خود را در ذات رسول اکرم^ص فنا کرده بود. عشق به ذات پاک رسول^ص آن قدر بود که می‌گفت:

ز خویش رفتم چنانکه گویم انا محمد^ص انا محمد^ص
چو لوح دل از دویی بشویم انا محمد^ص انا محمد^ص
ز نور او شد وجود و بودم، ظهور او شد همه نمودم
سزد که گویم چو جمله اویم، انا محمد^ص انا محمد^ص
ز باطن من ندا برآمد، به طالبان رسول^ص برگو
بیا به‌سویم بیا به‌سویم، انا محمد^ص انا محمد^ص
ز مستی من خبر چه داری؟ که عشق و معشوق و عاشقم من
به خود چو جام و می و سویم، انا محمد^ص انا محمد^ص

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۸۶.

۲. همان، ص ۲۳۹.

چو سیر ملک فنا نمودم، در بقا را به رخ گشودم
 همین بود هر لحظه گفتگویم، انا محمد ص انا محمد ص
 جمال پاک حسن^۱ به من بین، جلال روی علی^۲ نگه کن
 درود برخوان تو رو به رویم، انا محمد ص انا محمد ص
 چو نصر در خود نظر نمودم، همه جمال رخس نمودم
 چو خوی او گشت جمله خویم انا محمد ص انا محمد ص^۱
 وقتی که نصر این غزل را سرود اعتراضات به وجود آمدند. نصر جواب این
 اعتراضات را در کتاب اسوه حسنه داده، معترضین را خاموش کرد. همه غزل‌هایی که از
 سوی وی در شأن رسول اکرم ص سروده شده است را نمی‌توان اینجا نقل کرد، بنابراین
 تنها مطالع آن غزل‌ها در زیر نقل می‌شود:
 اسیرم در خم مولی محمد ص سرو سودایم و هولی محمد ص^۲
 *

ما بلبلیم نالان گلزار ما محمد ص ما نرگسیم حیران دیدار ما محمد ص^۳
 *

ز درد هجر تو دلفگارم بیا محمد ص بیا محمد ص
 ز شوق وصل تو بی‌قرارم بیا محمد ص بیا محمد ص^۴
 *

ما عاشقیم و خسته، جانان ما محمد ص ما تشنه ایم و آب حیوان ما محمد ص^۵
 *

میان حق و خلق ذات محمد ص چو در لفظ الله حرف مشدد^۶
 *

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۵۰.

۲. همان، ص ۹۶.

۳. همان، ص ۹۶.

۴. همان، ص ۱۱۵.

۵. همان، ص ۱۲۰.

۶. همان، ص ۱۳۵.

به چشمم رونمایی یا محمد^ص به جان و دل درآیی یا محمد^ص^۱

*

مکین لامکان باشد محمد^ص نشان بی نشان باشد محمد^ص

جمال دلبران باشد محمد^ص خیال عارفان باشد محمد^ص^۲

*

خوش نصیبم اگر یار محمد^ص باشد نیک بختیم چو دلدار محمد^ص باشد^۳

*

محمد^ص بندگان را سرور آمد محمد^ص خواجگان را افسر آمد^۴

*

روزم به یاد روی محمد^ص به سر شود شب در خیال موی محمد^ص به سر شود^۵

*

در خود چو نیک دیدم تن نصر و جان محمد^ص ذوق عجب چشیدم تن نصر و جان محمد^ص^۶

نصر نه تنها با رسول^ص عشق والها نه می داشت، بلکه نسبت به اهل بیت رسول^ص هم محبت فراوان می ورزید. خصوصاً از ذات حضرت علی کرم الله وجهه عشق عمیق می داشت. سوانح نگار نصر محمد فضل حق قادری می نویسد:

«حضرت بندگی خاص به جناب مرتضوی^ع می داشت که اشعار و مناقب وی این امر را ظاهر می کند. عشق علوی از هر یک از الفاظ وی نمایان است. سبحان الله و بحمده. ایشان نمونه محبت مرتضوی بودند. من آن روز را فراموش نکنم که ایشان را روزی به ماه رمضان المبارک بیست و یکم بر شعر:

یا علی^ع کیست که منت کش احسان تو نیست

بنده ای نیست که او در خط فرمان تو نیست

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۰.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۱۴۶.

۴. همان، ص ۱۴۷.

۵. همان، ص ۱۴۷.

۶. همان، ص ۱۴۹.

آنقدر در جوش درآمدند که برون از بیان کردن است. ایشان تا دیر به وجد ماندند»^۱.

نصر نسبت به حضرت علی^ع عقیدت و محبت فراوان می داشت، چنان که مشاهده می نمودیم که نسبش به حضرت علی^ع می رسد. این امر هویداست که در بین خلفای راشدین او به ذات حضرت علی^ع زیاد اعتقادی می داشت و در غزلیاتش عقیده خودش را بیان می نماید و از ایشان خواستار مدد و کمک بود:

بیدار کن از لطف خود خوابیده بختم یا علی^ع

از دست ظلم نفس بد معکوس تخرم یا علی^ع

سرسبز و تازه کن مرا ای ابر باران از کرم

افتاده در باغ جهان چون برگ سخم یا علی^ع

تا کی ز تو مانم جدا پیوسته با خود کن مرا

چون از وجود پاک تو من نیز لخرم یا علی^ع

دارد تمنای دلی نصر تو از بهر نبی

سوی مدینه برکشی از هند رختم یا علی^ع^۲

مزید می گوید:

لا مکان باشد مکانت یا علی^ع کی توان جستن نشانت یا علی^ع

معنی والعصر و اللیل وضحی ست هرشب و روز زمانت یا علی^ع

شاه مردان قلعه خیرشکن مدحت تاب و توانت یا علی^ع

نصر را از گفتگو خاموش کرد لذت سحر بیانیت یا علی^ع^۳

یا می گوید:

علی مولای عالم شد دلیلش حدیث منزل خم غدیرست^۴

نصر در غزل های خود جابه جا ذکر حضرت علی^ع کرده و هم غزل های جداگانه

۱. سوانح عمری، ص ۱۶.

۲. دیوان معجز بیان، ص ۳۲۵.

۳. همان، ص ۲۲۲.

۴. همان، ص ۷۰.

ساخته است و این عشق به حضرت علی^ع به آن گونه است که وی غزل‌های دیوان خود را به یاد علی رضی‌الله عنه به پایان می‌رساند:

برده از رخ برگشایی یا امیرالمؤمنین جلوۀ خود را نمایی یا امیرالمؤمنین
صعب مشتاقیم پیمانی بکن بهر وصال تا به کی سویم بیایی یا امیرالمؤمنین
نامه اعمال مومن راست عنوان حبّ تو عارفان مقتدایی یا امیرالمؤمنین
مصطفی^ص دیدار رویت را عبادت گفته است تا به کی رویم نمایی یا امیرالمؤمنین^۱

زمان زندگانی نصر برای هند دورانی پر از اغتشاش بود. انقلاب ۱۸۵۷ میلادی وقوع پیوسته بود و هندیان از ستم و جور انگلیس‌ها دچار سختی بودند. یکی از فرقه‌های مسلمانان اهل حدیث علیه انگلیس‌ها هم قیام کرده بود و یکی از مراکز آن گروه در شهر پتنا بود. انگلیس‌ها پس از شورش ۱۸۵۷م اهل حدیث را یاغی قرار دادند. کسی این خبر به افسران انگلیس‌ها داد که شاه محمدعلی حبیب نصر حامی اهل حدیث هستند. دولت انگلیس برای خالی کردن قصبه پهلواری حکم را ارایه داد و قرار بود که در اینجا اردوی انگلیسی تأسیس شود، ولی دوستان و مریدان حضرت نصر که در دولت اثر و رسوخ داشتند حکام و افسران انگلیس‌ها را مطمئن ساختند که نصر وهابی نیست. پس از آن این حکم را انگلیس‌ها پس گرفتند. با وجود آن نصر هیچ وقت از افسران انگلیس یا محتسب شهر نمی‌ترسید. اشاراتی در غزلیات وی فراوان به نظر می‌آید:

از محتسب شهر نترسیم نترسیم سرمستم و سرشار خرابات مجیبیم^۲

*

نه از عسی ترسم و ز محتسبی خوفم بی‌باکی ذوق می‌رندانه چنین باید^۳

*

نی مرا بیم عسس باشد و نی ترس کسی مست سرشارم و بی خوف و خطر می‌آیم^۴

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۲۳۹.

۳. همان، ص ۹۹.

۴. همان، ص ۲۰۵.

رندیم و می‌پرستم پروای کس ندارم در کوی یار مستم بیم عسس ندارم^۱
 یکی از مختصات غزل فارسی فاش کردن ریاکاری زاهدان و واعظان زمان است که
 بنیان‌گذار این شیوه سعدی است. چنانچه صدر حاج سید جوادی می‌نویسد:
 «قبل از سعدی کسی در غزل چنین مضامینی را وارد نکرده است، و سعدی
 اولین کسی است که پرده از روی کار زهاد و وعاظ برداشته، و تمام مکنونات
 و اسرار آنها را بی‌پرده بر الفاظ صاف و صریح فاش ساخته است»^۲.
 اگرچه طنز سعدی ملایم است، ولی حافظ که این‌گونه شعر می‌سراید لهجه او
 خیلی سخت است. نصر مانند سعدی پرده‌داری و ریاکاری زاهدان و واعظان را علانیه
 فاش می‌کند، ولی طنز او مانند سعدی نرم و ملایم است. غزلیات او اشعار ازین قبیل
 بسیار دارد. چند نمونه از اشعار وی در این زمینه نقل می‌شود:

فاش می‌گویم و از گفته خود مسرورم بنده پیر مغانم و ز تقوی دورم
 رندی‌ام به بود از زهد ریای زاهد حق نگهدارم و اخفا نبود دستورم^۳

*

زاهد از چشم حقارت سوی رندان منگر بر حریفان مغان رحمت یزدان دیدم
 زهد و تقوی و ورع این همه ظاهر داری ست آنچه دیدم به همین مجمع رندان دیدم^۴

*

مرا ای زاهد غافل چه می‌پرسی ز حال من نه آزادم نه در قیدم به بند کس گرفتارم^۵

*

زاهد چو در سرست تورا نشئه ریا از چشم بد مبین سوی رندان میکده^۶

*

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۶.

۲. مقایسه سعدی و حافظ از نظر غزل‌سرایی و سبک، ص ۲۴.

۳. دیوان معجز بیان، ص ۲۰۴.

۴. همان، ص ۲۴۵.

۵. همان، ص ۱۹۴.

۶. همان، ص ۲۹۹.

واعظا خیز که دستور قدح خواران نیست بحث بیهوده درین مجلس رندانه شود^۱

*

واعظا طرز عشق بدعت نیست که بود حجتت بر آن قاطع^۲

*

صد پرده زاهدان دریده ای از نظرم حجاب کرده^۳

سبک غزل‌سرایی وی از سبک عراقی متأثر است. با آن‌که سبک هندی یکی از سبک‌های شعر فارسی است که در هند پرورش یافته و به حد اعتلایی رسیده، ولی اثر کمی از آن بر غزلیات نصر به چشم می‌خورد. او مانند سعدی و حافظ در سبک عراقی غزل می‌گوید. چه از نظر موضوعات و چه از نظر زبان و بیان کاملاً به این سبک ارتباط دارد. اگرچه پیش از نصر عبدالقادر بیدل سبک هندی را به انتها رسانیده بود، و هم‌عصر او غالب دهلوی در همان سبک غزل‌سرایی می‌کرد، ولی نصر از مزایا و مختصات سبک هندی خود را بی‌نیاز می‌بیند و در سبک عراقی غزل‌سرایی می‌کند. همین سبب است که سعدی و حافظ را پیشروی خود قرار داده است. موضوعات و زبانی را که وی در غزل‌سرایی به کار برده قابل تحسین است، و این‌گونه در غزل‌سرایی تتبع سعدی شیرازی کرده که بنا براین تبعیت، نصر را سعدی بیهار گفته‌اند، و این کاملاً درست به نظر می‌آید. در مورد اخیر می‌توان گفت که نصر زبان و بیان سعدی و مضامین حافظ و عشق مولانای روم را با هم آمیخته، و کار برجسته‌ای در غزل‌سرایی فارسی انجام داده است. غزلیات وی نیاز به مطالعات جدی محققان و پژوهشگران اهل زبان فارسی است. در زیر برای خاطر محبان و پاسداران ادبیات فارسی گزیده‌ای از غزلیات وی را نقل می‌کنم:

کسی را مثال تو خوش‌خو ندیدم ولیکن وفا در دل تو ندیدم
ز جادوی چشم تو بیمار گشتم شفا در اشارات ابرو ندیدم

۱. دیوان معجز بیان، ص ۱۴۴.

۲. همان، ص ۱۷۸.

۳. همان، ص ۳۰۱.

ندانم چه‌ها دلبری داشت حسنت چو دیدم تورا دل به قابو ندیدم
 بگفتی توانم در دل گشودن و لیکن چنین زور بازو ندیدم
 نگاهی نمودی و شد وحشت دل چنین شوخ‌چشمی به آهو ندیدم
 برای علاج دل دردمندم به دارالشفای تو دارو ندیدم

جهان است و شعر و سخن بی‌حسابی
 و لیکن چو نصر تو خوشگو ندیدم^۱

۲

هرکه‌را جستجوی حق باشد همه تن دل به سوی حق باشد
 نبود آرزوی کس در دل و بود آرزوی حق باشد
 هرکه از خلق روی گرداند هر زمان رو به روی حق باشد
 هرکه از نفس خویش درگذرد متخلق به خوی حق باشد

خواهم از فکر خویش بگذشته
 در سر نصر هوی حق باشد^۲

۳

کی کند یار غمگساری من کی شمارد به کار یاری من
 جورکن جور تازه و منگر بر دل ما و بی‌قراری من
 گریه از جور نیست بلکه همین که نداری خبر ز زاری من
 سر نهادن به تیغ ابرویت هست این حق جان‌نشاری من

یار دامن‌کشان ز نصر گذشت
 خاک بر فرق خاکساری من^۳

۱. دیوان معجز بیان، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۱۴۴.

۳. همان، ص ۲۶۵.

۴

آیینہ روی یار ہستم ہم عکس رخ نگار ہستم
 ذوقم نبود بہ جام و مینا مست می لعل یار ہستم
 سوزم ہمہ، دم چراغ عشقم نی شمع سر مزار ہستم
 در کشور عقل شاہ بودم اینک چو غریب وار ہستم
 کی پرسد گاہ از من آن یار
 ای نصر چو خاکسار ہستم^۱

منابع

۱. آثارات پهلوارى شريف موسوبه اعيان وطن، مولانا حكيم شاه محمد شيعب، دارالاشاعت خانقاه مجيبه، پهلوارى شريف، پتنا، ۱۹۵۳ م.
۲. اسوۂ حسنہ، مولانا شاہ محمدعلی حبيب پهلواروى، مطبع محمدى به اهتمام سيد محمد فضل كريم، عظيم آباد، ۱۸۷۵ م.
۳. بہار كى فارسى شاعرى كے فروغ ميں شعرائے پهلوارى كا حصہ، رضوان اللہ آروى، مركز گسترش زبان و ادبيات فارسى و اردو، آرہ، ۲۰۰۷ م.
۴. خدا بخش جنرل، شمارہ ۲۴، خدا بخش لائبريرى، پتنا، ۱۹۸۳ م.
۵. دارالعلوم مجيبہ خانقاه پهلوارى شريف كى تدريسى و تعليمى خدمات، مولانا حكيم سيد محمد محمد شيعب رضوى، ۱۳۸۸ھ.
۶. ديوان حافظ، با مقدمہ دكتور محمد معين، چاپخانہ شركت طبع كتاب، تہران، ۱۳۱۹ ش.
۷. ديوان معجزبيان، مولانا شاہ محمد علی حبيب نصر، مطبع انوار محمدى، لكهنو، ۱۸۸۰ م.
۸. سجاده نشينان بيہار، دكتور سيد محمد طلحہ رضوى برق، انتشارات مركز تحقيقات فارسى، خانہ فرهنگ جمهورى اسلامى ايران، دہلى نو، ۲۰۰۴ م.
۹. سوانح عمرى حضرت شاہ محمدعلی حبيب سجاده نشين پهلوارى، جناب منشى محمد فضل حق، يونين پريس، بانكى پور، پتنا، ۱۳۱۰ھ.

۱. ديوان معجز بيان، ص ۲۰۷.

۱۰. شعرالعجم، جلد سوم، علامه شبلی نعمانی، دارالمصنفین اعظم گره، ۲۰۰۲ م.
۱۱. کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات هرمس، تهران، ۱۳۳۷ ش.
۱۲. محمدعلی حبیب نصر کی صوفیانه شاعری، دکتر محمدصادق حسین، مجموعه مقالات، اداره تحقیقات عربی و فارسی، ۲۰۱۴ م.
۱۳. مقایسه سعدی و حافظ از نظر غزل سرایی و سبک، حسن، صدر حاج سید جوادی، چاپ نور، ۱۳۳۲ ش.